

شهد راه انسانی



بشود تو فان وحشت در دل تاریک شب پیدا
شفق معدوم گشت و روز نیامد زان شب یلدا
نظام دهر ز دست داور افتاد یا که بر پاشد
قیام رستا خیز لشکر یا جوج شده پیدا
چو دیوان بر حریم پاک کابل دست یازیدند
از آن آشوب نبردند جان سالم پیر و هم برنا
نوی حق اسیر پنجه ظلمت بودی آدم
نبودی جز نفیر دهشت و بیداد در هر جا
بکشتند رسم انسانی نهادند پرده ظلمت
گروه شب پرست بر رخ صفای نور عرفان را
نجیب آن پیک آزادی و آن رهپوی انسانی
چو عیسی بر سر دار شد پیامش است پا برجا
چو بودی مرد آزادی علم دار ره اخوت
به خونس تشنه بودی پیروان جاهل و اعما
صلای خلق خواستی ز آیت والصلح خیر مردم
درین راه همتی داشتی بودی او مرد بی همتا
بودی واقف به راه خیر نبودی در پی ثروت
نداشتی در کفش سیم وزری زین فتنه دنیا
برای صلح و امن مملکت تدبیر ها داشتی
بودی مومن به حکم شرع به رایی مردم وشورا
چه خوش تبلیغ بنمودی پیام صلح و آشتی را
کلامش جوش دل بودی نشستی باز در دلها
براندی لشکر غیر را ز خاک پاک این کشور
به تدبیر و سیاست چیره و دانشور و دانا
به مردی و شجاعت پاسدار ننگ و استقلال
نمود غیرت و افغانیت چون صخره و خارا
مقابل کی شدی خصم جبون و حيله گر با او
زدی بر پشت وی خنجر تنی بی غیرت و شیبا
نمی میرد کسی کاو سر دهد در راه انسانی
نمیرد عشق انسانی فروزان است در دنیا
ره حق است ره انسان متاع جود و تقوا است
نباشد دیو دد را این چنین یک ارزش والا
نمی میرد ببری انوار حق در پنجه ظلمت
بیرون آید صفای صبح روشن از دل شب ها